هو العلیم

ساعات و لحظات آخر حیات پیامبراکرم ۱

حضرت علامه آیة اللَه حاج سید محمد حسین

حسینی طهرانی

امام شناسی، جلد ۱۳

بسم اللَه الرحمن الرحيم

شيخ كبير، مفسّر عظيم صاحب «مجمع البيان»: امين الاسلام ابى على فضل بن حسن طَبْرسى ـ قدّس اللَه نفسه ـ در كتاب نفيس و ممتّع خود «اِعلام الورى» گويد: علىّ بن ابيطالب عليه السلام سر رسول خدا را در دامن خود گذارد. رسول خدا بيهوش شد و فاطمه با تمام وجود خود بدو روى آورده در سيمايش نگاه ميكرد و ناله مينمود و ميگريست و ميگفت:

وَ أَبْيَضَ يسْتَسْقَى الْغَمَامَ بِوَجْهِهِ *** ثِمَالُ الْيتَامَى

عِصْمَةٌ لِلأَرَامِلِ

«او سپيدروئى است كه از بركت سيماى او از ابر، باران طلب ميشود. اوست ملاذ و پناه يتيمان، و حافظ و پاسدار بيوه گان و ضعيفان.»

رسول خدا صلى اللَه عليه وآله چشمان خود را گشود و با آواز ضعيف و آرامى فرمود:

يا بُنَيةُ ! هَذَا قَوْلُ عَمّك أبِي طَالِبٍ، لَا تَقُولِيهِ! وَلَكنْ قُولِي: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُۚ

أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَٰبِكُمْ﴾

«ای نور چشمم، دخترکم! این سخن عمویت ابوطالب است، آن را مگو، ولیکن بگو: و نیست محمّد مگر فرستاده ای از جانب خدا که پیش از وی فرستادگانی آمده اند و گذشته اند، پس اگر بمیرد و یاکشته شود آیا شما به همان جاهلیت و دوران بربریت پیش خود بازگشت میکنید؟ !»

لحظات آخر عمر رسول خدا و وصیت به فاطمه علیها السلام

فاطمه گریه ای طولانی نمود. رسول خدا به او اشاره کرد که جلو بیا. فاطمه نزدیک پیامبر شد و رسول خدا با او در پنهانی رازی گفت که چهره اش برافروخته و خوشحال شد.[1] و در این حال که دست راست امیرالمؤمنین علیه السلام در زیر حَنَک رسول

---

[1] بخاری در «صحیح» خود، طبع بولاق ج ٦ باب مرض النبی از کتاب النبی ص ١٠ با سند خود از عائشه روایت می‌کند که پیغمبر اکرم‌صلی اللّه علیه وآله در آن مرضی که به رحلتش انجامید فاطمه‌علیها السلام را به نزد خود خواست و با او در پنهانی راز گفت. فاطمه گریه کرد، و سپس او را خواند و با او در پنهانی راز گفت، و فاطمه‌علیها السلام خندید، وما از فاطمه علّتش را جویا شدیم. فاطمه گفت: پیامبر به من در پنهانی گفت من در این مرض می‌میرم و من گریه کردم و سپس به من در پنهانی گفت: من اوّلین کسی هستم از اهل بیت او که به دنبال او می‌روم و من خندیدم.

خدا بود، رسول خدا جان داد و امیرالمؤمنین علیه السلام نفس رسول خدا را که بیرون آمد به سوی چهره خود برده و صورت خود را با آن مسح نمودند. و سپس جسد او را مستقیم و راست نموده و چشمانش را بهم نهادند، و اِزارش را بر رویش گستردند و مشغول امر تجهیزات از غسل و کفن او شدند.

چون از فاطمه علیها السلام پرسیدند: رسول خدا به تو چه گفت که غصّه ات زدوده شد و خوشحال شدی؟! فاطمه گفت: پدرم به من خبر داد که: تو اوّلین کسی میباشی از اهل بیت من که به من ملحق میشود و بعد از من مدّت زیادی عمر نخواهی کرد تا به من میرسی. این خبر رسول خدا بشارتی بود برای من که مرا خوشحال نمود.[1]

---

[1] إعلام الوری بأعلام الهدی» ص.۱٤۳ و این داستان را نیز شیخ مفید در «ارشاد» طبع حروفی اسلامیه سنه ۱۳٦٤، در ص ۱۷۳ ذکر نموده است. و ابن سعد در «طبقات» ج۲، ص۱۹۳، با سند خود از ابن عباس آورده است که چون سوره إذا جاء نصرالله و الفتح نازل شد رسول اللهصلی الله علیه وآله فاطمه راطلب کردند و به او گفتند خبر مرگ من به من داده شده است. فاطمه می‌گوید: من گریه کردم، رسول خدا فرمود: گریه مکن چون تو اولین کسی هستی که به من ملحق می‌شوی! فاطمه می‌گوید: من خندیدم و رسول‌الله فرمود: «اذا جاء نصر الله و الفتح» و جاء اهل الیمن وَ هُم أرقّ أفئدة و الایمانُ یمانٍ، و الحکمة یمانیةٌ. «زمانی که نصرت و ظفر خداوند

در اینجا معلوم است که رسول خدا نمی‌خواهد فاطمه را از حقیقت و مفاد آن شعر راقی و عالی ابوطالب علیه السلام منع کند. میخواهد بفهماند که روزگار خطیری در پیش داری و به عقب برگشتگان از اسلام طبق این آیه تو را میکشند و حقّت و حقّ شوهرت را غصب میکنند و همه آنها به بربریت و جاهلیت بازمیگردند و تو و علیّ بن ابیطالب از شاکرین هستید و ذیل آیه وَسَيَجْزِي اللهُ الشّاكِرِينَ برای شما خواهد بود.

چگونه متصوّر است رسول خدا دخترش را از شعر یگانه حامی و مُعین و ناصرش در مکه منع کند در حالی که خودش وقتی که یاد این شعر أبوطالب نمود به قدری فرحناک شد که از شدّت فرح خندید؟

اشعار ابی طالب در مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

علیّ بن عیسی اِربلی درباب معجزات رسول خدا

بیاید...» و در این حال اهل یمن بیایند که ایشان دارای عواطف لطیف هستند و ایمان از مردم یمن است و حکمت از ناحیه یمن می‌باشد «تو حاضر برای ارتحال به سوی خدایت باش، و با حمد و ستایش پروردگارت تسبیح گوی که حقّاً او بسیار قبول کننده توبه و رجعت به سوی اوست.»

آورده است که: از جمله معجزات، آمدن باران است به دعای رسول اللَه صلی اللَه علیه وآله در وقتی که اهل مدینه را خشکی رسید، و از وی طلب باران کردند و شکایت به سوی او بردند. آن حضرت دعا فرمود، باران آمد به حدّی که ترسیدند خانه هایشان خراب شود.

دوباره از او خواستند تا دعا کند و باران بایستد. آن حضرت به خدا عرض کرد:

اللَهمّ حَوَالَینا وَ لَا عَلَینَا. فَاسْتَدارَ حَتّی صَارَ کالإکلِیلِ وَ الشّمْسُ طَالِعَةٌ فِی الْمَدِینَةِ، وَ الْمَطَرُ یجِیءُ عَلَیَ مَا حَوْلَهَا . یرَی ذَلِك مُؤمِنُهُمْ وَ کافِرُهُمْ.

«بار پروردگارا، این باران بر اطراف ما ببارد نه برما. در این حال ابرها کنار رفتند و به صورت دائره ای شکل همچون تاجْ اطراف مدینه را إحاطه کردند، و در مدینه خورشید درخشان بود، و در حومه مدینه باران میبارید. و این داستان را مؤمن و کافر مشاهده نمودند.»

در این حال رسول خدا خندید و گفت **لِلَّهِ دَرّ أبِی طَالِبٍ لَوْ کانَ حَیاً قَرّتْ عَینَاهُ.**

«خدا رحمتش را بر ابوطالب بریزد، اگر زنده بود چشمانش خنک و روشن میشد.»

امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه السلام برخاست و گفت: یا رسول اللَه! گویا مراد تو این شعر ابوطالب بوده است:

وَ أَبْیَضَ یسْتَسْقَی الْغَمَامَ بِوَجْهِهِ *** ثِمَالُ الْیتَامَی

عِصْمَةٌ لِلأَرَامِلِ

یطُوفُ بِهِ الْهُلاّك مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** فَهُمْ عِنْدَهُ فِی نِعْمَةٍ

وَ فَوَاضِل[1]

«او سپیدروئی است که از برکت سیمای او از أبرها طلب باران میشود و اوست پناه و ملجأ یتیمان و پاسدار و محافظ ضعیفان و مستمندان و بیوه گان. تمام آل هاشم از مردمان مستمند و از دست رفته به گرداگرد وجود او دور می‌زنند، و از ناحیه برکات او از نعمت‌ها و بهره های سرشار متمتّع میگردند.»

بخاری در «صحیح» خود از عبداللَه بن عمر تخریج کرده است که او گفت: چه بسا از اوقات به

---

[1] کشف الغمّة» طبع سنگی، ص.۹

یاد می آورم گفتار ابوطالب را در حالی که من نظر میکردم به چهره رسول خدا صلی اللَه علیه وآله که بر فراز منبر باران میطلبید و هنوز از منبر فرود نیامده بود که از ناودانهای مدینه از هر سو، آب فراوان میریخت:

وَ أَبْیَضَ یسْتَسْقَی الْغَمَامَ [1]بِوَجْهِهِ *** ثِمَالُ الْیَتَامَی

عِصْمَةٌ لِلأَرَامِلِ [2]

و بیهقی در «دلائل النّبوّة» از انس روایت کرده است که: یك مرد أعرابی به حضور رسول خدا آمده و گفت:مَا لَنَا بَعِیرٌ ینَطّ [3]وَ لَا صبِیّ یصِیحُ«دیگر از شدّت

---

[1] در «جامع الشواهد» گوید: غمام منصوب است به نزع خافض. یعنی من الغمام ـ انتهی. و بنابراین بوجهه نائب فاعل برای فعل مجهول یستسقی خواهد شد.

[2] شرح شواهد المغنی» جلال الدین سیوطی، ج۱، ص.۳۹۸ باید دانست که ابن‌هشام صاحب کتاب «مغنی اللبیب» این بیت را در مغنی در باب اوّل حرف رُبّ آورده است و گفته است که: و أبیضَ در اینجا مجرور است به ربّ محذوف یعنی و ربّ ابیض. و ربّ در اینجا به معنای تقلیل است. و برهمین نهج در «جامع الشواهد» این بیت را با ضمیمه دو بیت ذکر کرده است. امّا سیوطی در «شرح شواهد مغنی» گوید: أبیض در اینجا منصوب است بنابر عطف بر گفتار سَیداً و مجرور نیست به ربّ محذوف، و واو در اینجا واو عطف است نه واو ربّ. و از کسانی که متوجه این امر شده‌اند یکی دمامینی است و یکی ابن‌حجر در شرح بخاری ـ (انتهی). أقول: این کلام وقتی تمام است که سیداً در بیتِ قبل از بیت و أبیض بوده باشد و اما بنا بر فرض بعد بودن همان‌طور که از عبارات سیوطی پیداست تمام نیست.

[3] در «أمالی» مفید: یئطّ است، و أطّ الإبل: حنّت. یعنی ناله کرد.

خشکسالی در میان ما شتری نمانده است که بتواند به صحرا رود و کودکی نمانده است که گریه و صدا کند.»

رسول خدا صلی اللَه علیه وآله برمنبر بالا رفتند و دست های خود را بلند نموده، عرضه داشتند :

اللَهمّ اسْقِنَا غَیثاً مُغِیثاً، مَرِیاً مَرِیعاً، غَدَقاً طَبَقاً،عاجِلاً غَیرَ رَابِثٍ[1]،نَافِعاً غَیرَ ضَارّ!

«بار خدایا! باران عامّ و شامل خود را برما ببار که ما را سیراب کند، باران فراوان و حاصل دهنده آباد کننده، سرشار و شیرین، فراگیر و گسترده، فوری و بدون درنگ، و سودمند بدون ضرر.»

هنوز رسول خدا دستهای بالا برده خود را تا گردن خود پائین نیاورده بود که ابرهای پشت سر هم در آسمان پیدا شدند و چنان بارانی آمد که آمدند و با ضَجّه و التماس میگفتند :الغَرَقَ الغَرَقَ«در سیلاب آب غرق خواهیم شد.»

رسول خدا صلی اللَه علیه وآله به طوری خندید که دندانهای کرسی اش ظاهر شد و فرمود:

---

[1] در «أمالی» مفید: غیر رائث است، و راث: أبطأ. یعنی تأخیر کرد.

لِلَّهِ دَرّ أبِي‌طَالِبٍ لَوْ كانَ حَياً قَرّتْ عَينَاهُ. مَنْ ينْشِدُنَا قَوْلَهُ؟!

«خداوند رحمت سرشار و فائض خود را بر أبوطالب بريزد، اگر زنده بود دو چشمانش روشن ميشد . كيست كه اينک سخن او را برای ما انشاد كند؟!»

علی عليه السلام برخاست و گفت: يا رسول اللَه! گويا شما منظورتان اين اشعار اوست كه ميگويد :

وَ أبْيضَ يسْتَسْقَى الْغَمَامَ بِوَجْهِهِ ** ثِمَالُ الْيتَامَى عِصْمَةٌ لِلأرَامِلِ

يلُوذُ بِهِ الْهُلاّك مِنْ آلِ‌هَاشِمٍ ** فَهُمْ عِنْدَهُ فِى نِعْمَةٍ وَ فَوَاضِل[1]

و نيز سيوطی گويد: اين بيت از قصيده أبوطالب است كه رسول خدا صلی اللَه عليه وآله را در آن مدح ميكند، و دشمنی و عداوت قريش را با او توصيف ميكند، و أوّل آن اين است:

و لَمّا رَأيتُ الْقَوْمَ لَا وُدّ فِيهِمُ ** وَ قَدْ قَطَعُوا كلّ

[1] شرح شواهد المغنی» سيوطی، ج ۱، ص.۳۹۸

الْعُرَی وَ الْوَسَائِلِ

«و چون من دیدم که در میان قبیله قریش و اولاد عبدمناف یک نفر نیست که با محمّد دوست یگانه باشد و قریش تمام دستاویزهای یگانگی را بریده اند و جمیع اسباب اتّصال و پیوند را گسیخته اند...»

تا می‌رسد به این ابیات که می‌گوید:

كذَبْتُمْ وَ بَيتِ اللهِ نُبْزِی مُحَمّداً ** وَ لَمّا نُطَاعَنْ حَوْلَهُ وَ نُنَاضَلِ

وَ نُسْلِمُهُ حَتّی نُصَرّعَ حَوْلَهُ ** وَ نَذْهَلَ عَنْ أَبْنَائِنَا وَ الْحَلَائِلِ

«سوگند به بیت اللَه الحرام که شما دروغ میگوئید که بتوانید ما را وادار کنید که محمّد را مقهور و ذلیل نموده و ما برای حفظ و مصونیت او با تیرهای خود پیوسته گرداگرد او نگردیده و تیر و نیزه نزنیم و با تیرها و کمانهای خود به دفاع برنیامده و آنچه را که در ترکش داریم به سوی شما پرتاب ننمائیم!»

و دروغ میگوئید که بتوانید ما را مجبور کنید که او را به شما تسلیم نمائیم و ما برای پاسداری و

نگهداری او آغشته به خون در خاک نیفتیم، و فرزندان و زنهای خود را در راه او فراموش ننمائیم!»

تا میرسد به این بیت که میگوید:

و مَا تَرْكَ قَوْمٍ لَا أَبَا لَك سَيداً ** يحُوطُ الذّمَارَ فِی مِكرّ وَ نَائِلِ[1]

«ای بی پدران! سبب آن چیست که قومی و گروهی سید و سالار خود را ترك کرده اند؟ سید و سالاری مثل محمّد که پیوسته متعهّد در حمایت و حفظ حقوق ذوی الحقوق و ذوی الحمایت است، در مرّات عدیده و کرّات کثیره، در کارهای معروف و پسندیده؟!»

و علاّمه امینی پس از دو بیت: وَ أَبْيض، وَ يلُوذُ بِهِ الْهُلاّك این بیت را هم اضافه دارد:

و مِيزَانُ عَدْلٍ لَا يخِيسُ شَعِيرَةً ** وَ وَزّانُ صِدْقٍ وَزْنُهُ غَيرُ هَائِلِ[2]

«محمّد ترازوی عدلی است که به قدر وزن یک

---

[1] شرح شواهد المغنی» سیوطی، ج ۱، ص ۳۹۵ تا ص.۳۹۸

[2] الغدیر» ج۷، ص ۳٤٦ از «شرح صحیح بخاری» قسطلانی، ج ۲، ص ۲۲۷، و المواهب اللّدنّیة» ج۱، ص ٤۸، و «الخصائص الکبری» ج۱، ص ۸٦ و ۱۲٤، و «شرح بهجة المحافل» ج۱، ص ۱۱۹، و «السیرة الحلبیة» ج۱، ص ۱۲۵، و «السیرة النبویة» زینی دحلان در حاشیه حلبیه، ج۱، ص ۸۷، و «طلبة الطالب» ص.٤۲

دانه جو انحراف ندارد و میزانگر راستینی است که وزن او صحیح بوده و به هیچ وجه در آن جای نگرانی نیست.»

از این مطالب روشن میشود که رسول خدا صلی اللَه علیه وآله به حضرت أبوطالب کمال علاقه را داشته است، و به شعرش کمال توجّه و عنایت را داشته است، اما در این وهله و مرحله خطیر، رسول خدا در بستر مرگ وقایعی را مشاهده میکند که به قدری نگران کننده است که شعر أبوطالب فراموش میشود.[1]

آیا خطری از آن بالاتر متصوّر است که به رسول خدا نسبت هذیان و یاوه گوئی دهند؟ و برای ریاست

---

[1] و شاهد و دلیل روشن بر آنکه منظور حضرت رسول‌اکرم‌صلی اللَه علیه وآله از نخواندن شعر ابوطالب و خواندن این آیه، عطف توجّه مسلمین را به ارتداد و کفر صحابه ریاست طلب بوده است، آنست که در قرآن کریم آیات بسیاری در مقام و شأن و عظمت پیغمبر و مؤمنین واقعی وارد شده است مثل آیه ۲۹، از سوره ٤٨: فتح: محمّدٌ رسول اللَه و الّذین معه أشداء علی الکفّار رُحَمَاءُ بینهم تَرَیهم رُکعاً سُجّداً یبتغون فضلاً من اللَه و رضواناً سیماهم فی وجوههم من أثر السّجود ـ تا آخر آیه، و مثل آیه ۲ از سوره ٤٧: محمدصلی اللَه علیه وآله: والذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزّل علی محمّد و هو الحقّ من ربّهم کفّرعنهم سَیئَاتهم و أصلح بالَهم. در این صورت چه داعی برای رسول خدا بود که از خواندن این آیات صرف نظر کند و آیه‌ای را که دلالت بر ارتداد و کفر اصحاب پس از رحلت خود می‌کند، بخواند؟

و زعامت بر مسلمین، ولیّ والای دین: علیّ مرتضی سیدالوصیین را که یکی از دو ثقل است، خانه نشین کنند؟ و چون رسول خدا کتف و دوات میخواهد تا امر علی را محکم کند، و وصایتش را ـ گذشته از خطبه ها و خطابه های شفاهی ـ اینك با دستور أکید کتباً به مردم اعلان نماید، او را منسوب به یاوه سرائی و هذیان گوئی نمایند؟ و با بلند کردن صدا به‌کفَانَا کتَابُ اللَه‌و ایجاد مغلطه و هیاهو و اضطراب، جنجال به راه اندازند؟ و رسول خدا را آزرده و دل‌شکسته نمایند، تا در پی بیست و سه سال تحمّل نبوّت الآن با یك دنیا غم و غصّه، و اندوه و حُزن رخت از جهان بربندد؟

امر رسول خدا به سد ابواب و آوردن کاغذ و قلم برای نوشتن وصیت

میرخواند که خود سنّی مذهب است در کتاب «روضَةُ الصّفا» آورده است که: اُمّ‌سَلَمَة گوید که: رسول اللَه در حین مرض ، عِصابه ای بر سر مبارک بسته، بر بالای منبر رفت و نخست جهت شهدای احد آمرزش طلبید، بعد از آن فرمان داد که أبواب بیوت أصحاب را که به طرف مسجد مفتوح بود

مسدود گردانند، الاّ دَرِ خانه علی. و فرمود که: مرا از صحبت او گریز نیست و او را از صحبت من.

عمر گفت: یا رسول اللَه! مرا رخصت فرمای تا آن مقدار سوراخی بگذارم که برون آمدن تو را از خانه به مسجد از آن شکاف ببینم!

حضرت تجویز این معنی نفرمود. یکی از یاران گفت: یا رسول اللَه! مراد به فتح أبواب چه بود؟! و سبب مسدود ساختن آنها چیست؟!

پیغمبر فرمود که: نه گشادن به فرمان من بود و نه بستن.

(تا آنکه گوید:) علماء سیر روایت کرده اند که: در زمانی که مرض رسول اللَه اشتداد یافت و أصحاب در حجره همایون او مجتمع بودند فرمود که: دوات و صحیفه را بیاورید تا از جهت شما چیزی بنویسم که بعد از من هرگز گمراه نشوید. ایشان اختلاف کردند. بعضی گفتند که آنچه فرموده بدان عمل باید کرد، و برخی گفتند که: آیا این سخنان مثل آن سخنانی است که در شدّت مرض گویند، یا از سرجدّ میگوید؟ عمر گفت: درد و أَلَم

بر رسول اللَه مستولی شده و قرآن در میان ماست که ما را پسندیده است. و جمعی با عمر در این باب اتفاق کردند و زمره‌ای بر مخالفت اصرار نمودند و گفتند: آنچه فرمود حاضر باید کرد؛ و مهمّ به خصومت و نزاع انجامیده، در مجلس همایون اصوات مرتفع شده و اختلاف از حد اعتدل تجاوز نمود.

پس حضرت مقدس نبوی صلی اللَه علیه وآله فرمود که: برخیزید از پیش من که لایق نیست منازعت در حضور هیچ پیغمبری! و معذلک گفت: سه وصیت میکنم شما را: یکی آنکه مشرکان را از جزیره عرب إخراج کنید! دیگر آنکه وفود عرب که نزد شما آیند، ایشان را جوایز و صِلات بدهید چنانچه من به آن جماعت میدادم.

سلیمان این حکایت را از سعید بن جبیر روایت کرده و میگوید: نمیدانم که وصیت سیم را سعیدبن جبیر مصلحت گفتن ندید، یا آنکه گفت و عَناکب نسیان در خاطر من تنید؟

ابن عبّاس گوید: مصیبت عظیم آن بود که بعضی از أصحاب نگذاشتند که رسول اللَه وصیت نامه

نویسد.[1] (تا آنکه گوید:)

أمیرالمؤمنین علی علیه السلام گوید که: پیغمبر در مرض موت وصیت فرمود و چون از آن امر فارغ گشت سوره اِذَا جَاءَ نَصْرُاللهِ نازل شد. گفتم: یا رَسُولَ اللَه! این وصیت به وصیت وداع کنندگان مینماید!

فرمود: آری ای علی! دل من از این عالم به تنگ آمده. آنگاه تکیه کرده، لحظه ای چشم بر هم نهاد و چون بیدار شد گفت: ای جبرئیل! مرا دریاب و به وعده ای که نموده ای وفا نمای! بعد از آن مرا پیش خود طلبید و سر مبارک برکنار من نهاد و رنگ رخسار همایونش متغیر گشت، و جَبین مُبینش غرق عرق شد.

حزن و اندوه فاطمه علیها السلام در رحلت

---

[1] تمام مطالب میرخواند را در اینجا که در «روضة الصفا» است خواند میر در «حبیب السّیر» ج ۱، ص ٤١٩ آورده است. و نیز گوید: عقیده علمای شیعه آن است که سبب عدم رضای اصحاب به تحریر آن کتاب، آن بود که رسول‌صلی اللَه علیه وآله می‌خواست که در باب ولایت امیرالمؤمنین علی ـ کرّم اللَه وجهه ـ وصیت نامه‌ای قلمی گرداند و این دو بیت که در «کشف الغمّة» ثبت شده مشعر به این معنی است. شعر

أوصی النّبیّ فقال قائلهم — قد ضلّ یهجر سید البشر
وادی أبابکر اَصاب و لم — یهجر و قد أوصی إلی عمر

فاطمه که این حالت مشاهده کرد از بی طاقتی برجست، و دست حسن و حسین گرفته افغان برآورد که: یا أبَتَاهْ بعد از این برحال دختر تو فاطمه نظرِ مرحمت که اندازد؟! و به تیمار فرزندان تو حسن و حسین که پردازد؟! و به صیانت طبقات اُمم که از أطراف آفاق بیایند که اهتمام نماید؟! یا أبَتَاه جان من فدای تو باد! وای بر گوش من که گفتار شیرین تو را نشنود و چشم من رخسار رنگین تو را نبیند!

حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه واله چون نوحه و زاری فاطمه را شنید، دیده ها بگشاد و او را نزد خود آواز داد، دست مبارک برسینه فرزند ارجمند خود نهاده فرمود: بارخدایا، فاطمه را صبری کرامت فرمای! بعد از آن فرمود: ای فاطمه بشارت باد تو را که پیش از همه به من خواهی پیوست!

علی علیه السلام گوید: گفتم که: فاطمه خاموش باش و نمک بر جراحت رسول اللَه مپاش! آن سرور فرمود که: بگذار آب چشم خود بر پدر خویش بریزد! بعد از آن دیده های خسته بر هم نهاد. فاطمه

با حسن و حسین گفت: برخیزید و پیش پدر مهربان خویش آئید! شاید که شما را نصیحتی کند که موجب آرام دل شما شود. و دو قرّة العین به قول مادر نزد رسول اللَه آمدند، حسن گفت: ای پدر مصابرت بر مفارقت تو چگونه توان نمود؟! و راز خاطر پریشان پیش که توان گشود؟! و بعد از تو به مراسم مهربانی من و برادر و پدرم که پردازد؟!...

علیّ بن أبیطالب گوید که: من از بی طاقتی گریان شدم...[1]

---

[1] سلیم بن قیس در کتاب خود طبع سوّم نجف ص ۲۱۳ از ابن عبّاس آورده است که از علی‌علیه السلام حدیثی شنیدم که معنی و مفادش را نفهمیدم. شنیدم که می‌گفت: ان رسول اللَه أسَرّ إلَیّ فی مرضه و عَلّمنی مفتاح ألف باب من العلم یفتح کلّ باب ألف باب. و إنّی لجالس بذی‌قار فی فسطاط عَلِیّ و قد بعث الحسن و عَمّاراً یستنفران النّاس اذ أقبل علیّ‌علیه السلام فقال: یابن عباس! یقْدم علیک الحَسَن و معه أحد عشر ألف رجل غیر رجل او رجلین. فقلت فی نفسی: إن کان کما قال فهو من تلک الألف باب. فلمّا أظلّنا الحسن بذلک الجند استقبلتُ الحسن، فقلت لکاتب الجیش الذّی معه أسماؤهم: کم رجل معکم؟ فقال: أحد عشر ألف رجل غیر رجل او رجلین. «رسول خداصلی اللَه علیه وآله در مرض خود با من به پنهانی راز گفت و هزار باب علم بر من گشود که از هر یک آنها هزار باب گشوده می‌شود. من در ذی قار در خیمه علی نشسته بودم و این هنگامی بود که حسن و عمّار را فرستاده بود تامردم را برای جنگ با معاویه حرکت دهند. در این حال علی آمد و گفت: ای ابن عبّاس! حسن اینک بر تو وارد می‌شود و با او یازده هزار مرد غیر از یکی یا دو نفر می‌باشد. من با خود گفتم: این جیش اگر طبق سخن او باشد، بدون شک از همان هزار باب از علم است. چون حسن با آن سپاه وارد شد من به استقبالش رفتم و از لشگرنویس که مأمور نوشتن اسامی سپاه بود پرسیدم چند تن با شماست؟! گفت: یازده هزار نفر غیر از

رسول خدا به عائشه فرمود که: ای عائشه بر شما باد که کنج خانه های خویش بنشینید، و دست در عروة الوثقی صبر و ستر و صیانت زنید چنانچه حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَ قَرْنَ فِی بُیوتِکنّ﴾[1] « و در خانه های خود مستقر باشید!»

این سخن گفته، چنان گریست که از آب دیده آن حضرت آتش مصیبت در کانون همگان اشتعال یافت . اُمّ سَلِمَه گفت: چون مجموع جرایم تو مغفور است، سبب این گریه از چیست؟!

فرمود: **إِنَّمَا بَکیتُ رَحْمَةً لِاُمَّتِی** ؛ یعنی گریه من جز برای امّت نیست، بعد از آن فاطمه را بشارت داد. فاطمه پرسید که: در روز فَزَع أکبَر تو را کجا یابم؟! آن حضرت جواب داد که: بر در جنّت در زیر لواء الْحَمْد مرا دریابی، در آن زمان که من از رحمت

یکی یا دو نفر.»

[1] آیه ۳۳ از سوره ۳۳: أحزاب: و قَرْنَ فِی بیوتکنّ و لاتَبَرّجْنَ تبرّج الجاهلیة الأُولی. «و در خانه‌های خود متمکن و مستقر گردید و مانند دوران جاهلیت با خود آرایی بیرون مشوید.» این آیه خطاب به زنهای رسول خداصلی اللَه علیه وآله است و رسول خدا با نصیحت به عائشه اشاره می‌فرماید که تو را با جنگ جَمَل و شتر سواری در میدان جنگ به عنوان سر کرده سپاه چکار؟! ای زن در خانه خود بنشین و بر اساس شهوت و حبّ ریاست و کینه دیرینه با علی‌علیه السلام از قعر خانه خود بیرون مشو!

رحمن به استغفار جرایم اُمّتان مشغول باشم...

عِزرائیل به صورت أعرابی به در حجره همایون رسول اللَه به ایستاد و گفت:السّلامُ عَلَیك یا أهْلَ بَیتِ االنّبُوّةِ و مَوْضِعَ الرّسَالَةِ!رخصت می‌فرمائید که درآئیم که رحمت خدا بر شما باد؟!

در آن حین فاطمه زهراء بر بالین آن حضرت نشسته، جواب داد که: رسول اللَه به حال خود مشغول است و اکنون ملاقات با او میسّر نیست.

بار دیگر مَلَک الموت رخصت طلبیده جواب أوّل شنید. در بار سیم آواز خویش چنان بلند برداشت و رخصت طلبید که هر که در منزل مقدّس بود از هیبت آن بر خویش بلرزید.

در آن أثناء حضرت رسالت صلی اللَه علیه وآله که بیهوش شده بود، به حال خود بازآمده، چشمهای مبارک باز کرده استفسار نمود که: چه میشود؟! صورت واقعه معروض داشتند. فرمود که: ای فاطمه! دانستی که با که سخن میکردی؟! جواب داد که: **اللَه وَ رَسُولُهُ أعْلَمُ.**

فرمود که: این مَلَک الموت است هادِمُ اللّذّات

است و قاطع آرزوها و متمنّیات است، مفرّق جماعات، بیوه کننده زنان و یتیم سازنده فرزندان.

فاطمه که این حدیث استماع نمود گفت: **یا مَدِینَتَاهْ! خَرِبَتِ المَدِینَةُ** «ای وای بر شهر مدینه؛ شهر مدینه خراب شد.»

آنگاه رسول خدا دست فاطمه را گرفته بر سینه مبارک خویش ضمّ نمود، و زمانی ممتدّ چشمهای خود نگشود چنانچه حاضران تصوّر کردند که مرغ روحش بر فراز کنگره عرش پرواز نموده. فاطمه سر در پیش گوش آن سرور برده گفت: **یا أَبْتَاهْ!** هیچ جوابی نشنید. گفت: جان من فدای تو باد! به حال من نظر کن و یک سخن با من بگوی!

حضرت مقدّس نبوی چشمها باز کرده فرمود: ای دختر من! گریه را موقوف دار که حَمَله عرش بر بُکاء تو میگریند و به دست خود قطرات عبرات از رخسار آن فرزند ارجمند پاک کرد و در تسکین خاطر فاطمه زهراء کوشیده او را بشارتها داد و گفت: بارخدایا وی را در فرقت من صبر کرامت فرمای! و با وی گفت: چون روح مرا قبض کنند بگوی: ﴿إنّا لِلّهِ و إنّا إلَیهِ راجِعُونَ﴾ ای فاطمه هر

مصیبتی که به کسی رسد در برابر آن عوضی خواهد یافت.

فاطمه گفت: یا رسول اللَه! کدام کس و کدام چیز تو را عوض تواند بود؟! بعد از آن، حضرت باز دیده های مبارک بر هم نهاده، فاطمه گفت: **وَاکرْبَاهْ!** رسول اللَه فرمود که: هیچ کرْب و غم بعد از این بر پدر تو نخواهد بود. یعنی اندوه و پریشانی که بر افراد انسان روی مینماید به واسطه تعلّقات جسمانی است و اکنون قطع علایق بشریت دست داد، ندای ﴿اِرْجِعِی إلَی رَبّك رَاضِیةً مرضیة﴾ به گوش جان رسید. جان نازنین به جوار رحمت ربّ العالمین خواهد شتافت. همه رَوْح و ریحان و جنّت و نعیم مشاهده گشت، هیچ حسرت و اندوه و أَلَمْ باقی نخواهد ماند.[1]

---

[1] بیان علامه سید شرف الدین در فضیلت حضرت زهرا (ع)
آیة اللَه سید شرف الدّین عاملی در کتاب ارزشمند خود «النصّ و الاجتهاد» طبع دوم ص۹۳ تا ص ۹۵ در متن و تعلیقه مطالبی آورده است که حاصلش این است: أوّلاً فاطمه زهراء سلام‌اللَه علیها هموزن و هم مقام حضرت مریم دختر عمران است به دلالت نصوص صریحه در اخبار متظافره صحیحه، از جمله روایتی است که ابن عبدالبر در «استیعاب» و غیر او از اعلام صاحب نظران عامّه آورده‌اند که رسول خداصلی اللَه علیه وآله به دیدن فاطمه‌علیها السلام در حالی که فاطمه مریض بود به عیادت رفت و فرمود: ای نور چشم

من! ای دخترک من! حالت چطور است؟! فاطمه گفت: دردناکم و علاوه طعامی ندارم که بخورم. رسول خدا فرمود: ای دخترکم! آیا راضی نیستی که سیده و سرور و سالار زنان جهانیان باشی؟! گفت: ای پدر جان! پس مریم بنت عمران کجاست؟! فرمود او سید و سالار زنان عالم خود است و تو سید و سرور زنان عالم خودت هستی! آگاه باش که من تو را به شوهری دادم که او سید و سالار است در دنیا و آخرت ـ تا آخر روایت. ثانیاً فاطمه سلام اللَه علیها از مریم افضل است و افضلیت او بر مریم نزد أئمه عترت طاهره و اولیاء آنها چه از امامیه و غیر امامیه مسلّم است. و بر افضلیت وی بر سایر زنان حتی سیده مریم بسیاری از محقّقین اهل سنّت و جماعت تصریح کرده‌اند مانند تقی سبکی، و جلال سیوطی، و بدر، و زرکشی، و تقی مقریزی، و ابن أبی داود، و مناوی بنابر آنچه علّامه نبهانی در کتاب «الشرف المؤبّد» در فضایل زهراء ص ۵۹ آورده است. ثالثاً فاطمه و مریم و خدیجه و آسیة افضل زنان اهل بهشتند. و این خبر را امام أحمد از حدیث ابن‌عبّاس در ص ۲۹۳ از ج ۱ «مسند» خود آورده و أبو داود در ترجمه خدیجه از «استیعاب» و قاسم بن محمّد در ترجمه زهراء ایضاً از «استیعاب» روایت نموده است رابعاً فاطمه و آن سه زن بزرگوار سیده و بهترین زنان جهانیان هستند. این خبر را ابوداود در ترجمه خدیجه با اسناد خود به انس در «استیعاب» اورده است. و عبدالوارث بن سفیان در ترجمه زهراء و خدیجه ایضاً در «استیعاب» روایت کرده است. خامساً فاطمه سیده زنان مؤمنین و یا سیده زنان این امّت است. و این خبر را بخاری در ص ٦٤ از جزء ٤ از «صحیح» خود و مسلم در باب فضایل زهراء از جزء دوم از «صحیح» خود، و ترمذی در «صحیح» خود، و صاحب «جمع بین صحیحین» و صاحب «جمع بین صحاح ستّه» و امام أحمد از حدیث زهراء ص ۲۸۲ از جزء ششم از «مسند» خود، و ابن عبدالبرّ در ترجمه زهراء از «استیعاب» خود، و محمدبن سعد در ترجمه زهراء از جزء هشتم از «طبقات» خود، و أیضاً در «طبقات» در باب ما قاله النبی فی مرضه، در مجلّد ثانی آورده‌اند. و ما اینک این خبر را با لفظ بخاری در آخرین ورقه از کتاب استیذان از جزء چهارم از «صحیح» او در اینجا می‌آوریم: حدیث کرد برای ما موسی از أبوعوانه از فراس از عامر از مسروق که گفت: اُمّ المؤمنین عائشه برای ما روایت کرده و گفت: ما همگی زنان پیغمبر در نزد او جمع بودیم و هیچ یک از ما نبود که نباشد. در این حال فاطمه روی‌آورد و سوگند به خدا که راه رفتنش عین راه رفتن رسول خدابود. رسول خدا چون وی را دید، مرحبا گفت: آنگاه در طرف راست و یا چپ خود بنشاند. و سپس با فاطمه به طور پنهانی راز گفت. فاطمه گریه شدیدی کرد. چون رسول خدا وی را گریان یافت، برای بار دوم راز گفت و فاطمه بخندید. من از میان زن‌های رسول خدا به او گفتم: رسول خدا از میان ما همه زنان تو را اختصاص به راز داده است و در

میرخواند مطلب را دنبال میکند تا میرسد به اینجا که: چون رسول خدا را دفن کردند و جمله یاران از سر خاک برگشتند نخست به در خانه فاطمه زهرا علیها السلام آمده، شرائط تعزیت بجای آوردند.

قرّةالعین رسول اللَه از ایشان پرسید که: پیغمبر را دفن کردید؟! جواب دادند که: آری! فرمود که: چون از دل خود رخصت یافتید که خاک بر آن حضرت پاشیدید؟! آخر او نَبیّ الرّحْمَة بود! گفتند: ای دختر رسول خدای! خاطر ما نیز از این صورت ملول و محزون است، اما نسبت به حکم باری سبحانه و تعالی جز انقیاد أمر تصوّر نمیگردد.

عین حال گریه می‌کنی؟ چون رسول خدا برخاست، من از او پرسیدم: رازی که به تو گفت چه بود؟! فاطمه گفت: من راز رسول خدا را افشا نمی‌کنم! چون رسول خدا رحلت نمود من به او گفتم: به حقّی که من بر تو دارم، رازی که به تو گفت، چه بود؟! فاطمه گفت: اینک من به تو می‌گویم. أما رازی را که در مرتبه اوّل گفت آن بود که جبرئیل در هر سال یکبار قرآن را بر من عرضه می‌داشت و در این سال دو بار عرضه داشته است و من چنین می‌دانم که اجل من نزدیک شده است، پس ای فاطمه خود را به خدا بسپار و صبر را پیشه کن، زیرا که من سلف خوبی بودم و برای تو هستم! فلهذا من گریه کردم گریه‌ای را که تو دیدی. رسول خدا چون مرا گریان دید برای مرتبه دوّم به من راز گفت و چنین فرمود: یا فاطمة ألاترضین أن تکونی سیدة نساءالمؤمنین، او نساء هذه الأُمة؟! و من خندان شدم. باید دانست که این دو روایت را سید شرف‌الدین در کتاب دیگر خود که به نام «الکلمة الغرّاء» است در ص ۲۴۲ و ص ۲۴۳ ایضاً آورده است.

و در «مَقْصَد أقْصَی» مذکور است که: فاطمه هر ساعت در روی حسن و حسین نگاه میکرد و بر یتیمی خود و نامرادی فرزندان خویش ناله و آه میکرد، به طوری که آتش از دل خویش می انگیخت و خون دل از دیده مردم میریخت، همه أحباب و أصحاب به موافقت ایشان می گریستند و در مخاطبه خواجه کاینات و خلاصه موجودات این أبیات می خواندند:

ای خواجه! زین شکسته دلان تاچه دیده‌ای ❊❊❊

کز ما رمیده جای دگر آرمیده‌ای؟

نشناختیم قدر تو ای سایه خدای ❊❊❊ آن روی

سایه از سر ما درکشیده‌ای

این تنگنای فرش چو در خور تو نبود ❊❊❊ تو مرغ

آشیانه قدسی! غریب نیست

بی بدرقه به کوی وصالش گذشته‌ای ❊❊❊

بی‌واسطه به حضرت خاصش رسیده‌ای

تو مرغ آشیانه قدسی! غریب نیست ❊❊❊ گرباز

ازین قفس سوی گلشن پریده‌ای

ما را شمامه‌ای بفرست ای گل اُمید ❊❊❊ زان شمّه

کز ریاض حقایق شنیده‌ای

در کام جان تشنه‌دلان جرعه‌ای بریز *** زان خمرِ بی‌خمار که از حقّ چشیده‌ای[1]

اهمیت مقام ولایت و جانشینی رسول خدا

باری گرفتاری و شدّت حال رسول خدا در مرض مرگ، عمده به واسطه رحمتی بود که بر مسلمین داشته و اُمّت را بدون حامی و سرپرست میدیده و نقشه های از پیش طرح شده برای به عُزلت درآوردن و خانه نشین نمودن أمیرالمؤمنین علیه السلام و بدون إمام و ولی گذاردن امّت را خوب ادراک میکرده و میدانسته است.

پیامبر مانند آفتابِ روشن ملاحظه مینموده است که: بقاء و پاسداری نبوّت خویشتن و برقراری و استحکام قرآن فقط منوط و مربوط به وجود علیّ بن‌ابیطالب است، و اینک سران و سرشناسان با نقشه‌های مرموز کمر بسته اند تا این درخت را از ریشه برکنند و خود در مقام و مسند امامت بنشینند.

---

[1] روضة الصفا» طبع سنگی، جلد دوم، باب رحلت رسول خداصلی اللَه علیه وآله. و نیز خواند میر در «حبیب السّیر» ج۱، ص ٤١٩ تا ص ٤٢٢ حالات آن حضرت را در ایام مرض موت ذکر کرده است.

و وای به حال اُمّت بخت برگشته اگر شخص غیر بصیر و مطّلع، زمام امورشان را به دست گیرد، و در این گلستان نور و وحدت و عرفان و معرفت بخواهد زاغ و زغن برشاخسار بلبل قرار گیرد و طوطی شکرخای بوستان علم و درایت و بصیرت در کنج قفس با بال و پر شکسته زندانی گردد، و جلاّدان و صیادان تیغ بر کف به نام یار و حامی و معین و ناصح و دلسوز و حمیم بر أریکه امر و نهی و حکومت تکیه زده و نبوّت را به حکومت و ریاست ظاهری تبدیل کنند.

أبوبکر و عُمَر و عُثْمان و عُبَیدة بن جَرّاح و مُغِیرَة بن شُعْبَة و اُسَیدبن حُضَیر و خالدبن ولید و قُنفذبن عُمیر و سالم مولی أبی‌حذیفه از أفراد معروفی بوده‌اند که برای درهم کوبیدن نور ولایت، دیوانه وار سر از پا نشناختند.[1]

---

[1] شیخ مفید در «امالی» طبع جامعةالمدرّسین ص ٤٩ و ص ٥٠ با سند متصل خود روایت می‌کند از مروان بن عثمان که گفت: چون مردم با ابوبکر بیعت کردند علی‌علیه السلام و زبیر و مقداد داخل خانه فاطمه‌علیها السلام شدند و از خروج امتناع نمودند. عمربن خطّاب گفت: اضرموا علیهم البیت ناراً «خانه را بر سرشان آتش زنید». زبیر با شمشیر بر آنها خروج نمود. ابوبکر گفت: علیکم بالکلب «این سگ را بگیرید». همه متوجه زبیر شدند پای زبیر بلغزید و روی زمین افتاد و شمشیر از دستش رها شد. ابوبکر گفت: شمشیر

را به سنگ بزنید، آنقدر آن را به سنگ زدند تا شکست. و علی بن ابیطالب‌علیه السلام از منزل بیرون آمده و به سمت عالیه روان شد (نواحی اطراف مدینه را از قراء و قصبات تا برسد به تهامه از جانب نجد عالیه گویند و اطراف پائین‌تر از آن را سافله نامند). در راه او را ثابت بن قیس بن شمّاس دیدار کرد و گفت: ما شأنک یا أباالحسن؟! «وضعیتت چطور است ای أبوالحسن؟!» حضرت فرمود: أرادوا أن یحرقوا عَلَیّ بیتی و ابوبکر علی المنبر یبایعُ و لایدفع عن ذلک و لاینکره! «خواستند خانه ام را بر سرم آتش زنند، و ابوبکر بر روی منبر است و مردم با او بیعت می‌کنند، و از آتش زدن خانه منعی نمی‌نماید و آ ن را ناپسند نمی‌دارد!» ثابت بن قیس به حضرت گفت: لاتفارق کفّی یدک حتّی اُقْتَل دونک! «من دستم را از دست تو جدا نمی‌کنم تا در نصرت تو کشته شوم!» هر دو به مدینه برگشتند که دیدند فاطمه‌علیها السلام درِ خانه خود ایستاده است و خانه خالی است و هیچ یک از آن قوم در منزل نیست و می‌گفت: لاعَهْدَ لی بقوم اسوأ محضراً منکم، ترکتم رسول اللَه‌صلی اللَه علیه وآله جنازةً بین أیدینا و قطعتم أمرکم بینکم لم‌تستأمرونا و صنعتم بنا ما صنعتم و لم‌تروا لنا حقّاً «من هیچ به یاد ندارم گروهی را که حضورشان و برخوردشان از شما زشت‌تر باشد! شما جنازه رسول خداصلی اللَه علیه وآله را بر روی دست ما گذاردید و امر امارت را خودتان در میان خود بریدید و قاطعانه تحکیم نمودید بدون آنکه از ما امیری بخواهید (و یا با ما در این امر مشورت نمائید) و با ما این گونه عمل کردید که کردید و حقّی برای ما ندیدید.»